

لرزش دوستی



دو دوست برای تفریح به بیلاق های خارج از شهر رفتند. در بین راه بر سر زمان استراحت اختلاف نظر پیدا کردند و یکی از آن ها در اثر عصبانیت بر روی دیگری سیلی محکمی زد.

دو دوست برای تفریح به بیلاق های خارج از شهر رفتند. در بین راه بر سر زمان استراحت اختلاف نظر پیدا کردند و یکی از آن ها در اثر عصبانیت بر روی دیگری سیلی محکمی زد.

آن یکی که سیلی خورده بود سخت آزرده شد، اما بدون آن که چیزی بگوید روی شن های کنار رودخانه نوشت: "امروز بهترین دوستم به من سیلی زد."

سپس راه خود را ادامه دادند و به قسمت عمیق رودخانه رسیدند. آن دوستی که سیلی خورده بود پایش لغزید و نزدیک بود با جریان آب به سمت پرتگاهی خطرناک برود که دوستش او را نجات داد.

وقتی نفسش بالا آمد سنگ تیزی برداشت و به زحمت روی صخره ای نوشت: "امروز بهترین دوستم، جانم را نجات داد."

دوستش با تعجب پرسید: #171چرا آن دفعه روی شن ها نوشتی و این بار روی صخره؟« دیگری لبخند زد و گفت: "وقتی بدی می بینیم باید روی شن ها بنویسیم تا به راحتی با جریان آب شسته شود و وقتی محبتی در حق ما می شود باید روی سنگ سختی حک کنیم تا برای همیشه بماند."